



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه کتاب خواندنی، ارزشمند و مختصر «نظام ولایت فقیه؛ نظام علوی یا مهدوی؟» نوشته استاد محمد نجفی

با معرفی این خلاصه به دوستان و آشنایان خود، شاید بتوانید کمک بزرگی به آنها و نیز جهان کنید. و برایتان صدقه جاریه باشد.

زمان حدودی خواندن این خلاصه : ۳۰ دقیقه یا کمتر

این خلاصه به این سوالات پاسخ می دهد:

- ۱) آیا این انقلاب باعث بدبینی مردم به دین نمی شود و بهتر نبود انقلاب نمی کردیم؟
- ۲) ما که نیروی انسانی کافی نداریم بهتر نیست حکومت هم تشکیل ندهیم؟
- ۳) هر اشکالی که در نظام است به ولی فقیه برمی گردد؟
- ۴) بهتر نیست «فقیه» حکومت را قبول نکند تا حقیقت دین لکه دار نشود؟
- ۵) بهتر نیست روحانیون در سیاست دخالت نکنند تا تقدس این گروه حفظ شود؟
- ۶) انقلاب نتوانست به اهداف خود برسد، بلکه بدتر شد؛ اگر انقلاب نمی کردیم بهتر نبود؟
- ۷) اگر در حکومت اسلامی به کسی ظلم شد، باز هم می توان نام آن حکومت را اسلامی گذارد؟
- ۸) اگر به کسی رای بدهیم و او اشتباه کند، آیا ما در اشتباهات او سهیم هستیم؟

مقدمه: از آنجا که علمای اسلام احتمال نمی‌دادند روزی بتوانیم نظام اسلامی تشکیل دهیم، انگیزه‌ای برای بحث بر روی جوانب حکومت اسلامی و تبیین آن نداشتند و این امر وظیفه علمای این زمان، روشنگران، نخبگان و دانشگاهیان را سنگین گردانیده است.

اظهارنظر فقهی پیرامون حکومت اسلامی بدون اطلاع از پیشینه آن، خلاف انصاف علمی است. در این میان یکی از مباحثی که مورد غفلت واقع شده است «ملاک و معیار اسلامی بودن یک نظام» است. این نوشته به پژوهش در این مسأله تازه پرداخته است و تا آنجا که می‌تواند سعی در آن دارد فضای غبارآلود نقد را به فضایی منصفانه تبدیل کند.

طرح بحث:

انتظار ما از نظام ولایی^۱ و حکومت اسلامی چیست؟

نظام ولایی چه اندازه کارآمد است؟

آیا ما با نظام اسلامی می‌توانیم به مدینه فاضله برسیم؟

و ده‌ها سوال از این قبیل، ما را بر آن وا میدارد که مقصود خود از کارآمدی نظام ولایی در مقام اجرا را بیان کنیم تا بتوانیم ملاک صحیحی برای سنجش مبنای اسلامی در یک نظام دینی داشته باشیم و به دلیل ملاک اشتباه و توقع نابجا از نظام اسلامی، در ارزش‌گذاری خود مرتکب اشتباه نشویم و از کارآمدی نظام اسلامی ناامید نشویم.

فواید این بحث:

افرادی به دلیل درک نادرست از نظام اسلامی، نظام اسلامی را نظامی می‌دانند که تمام مشکلات بشر را حل خواهد کرد. و وقتی در مقام عمل می‌بینند نظام اسلامی به بعضی از آرمان‌های خود نرسیده است از نظام دلگیر شده و دست از حمایت خود برمی‌دارند و تصور می‌کنند این نظام نظامی ناکارآمد است.

در ادامه، پیرامون انتظار صحیح از حکومت اسلامی و ملاک کارآمدی آن سخن به میان می‌آوریم.

^۱ مقصود از نظام ولایی در این بحث، نظامی است که در آن ولایت با فقیه جامع‌الشرایط است.

فصل اول: ملاک ارزیابی مجموعه‌های اجرایی

برای ارزیابی حکومت اسلامی و تبیین ملاک کارآمدی آن، در ابتدا به ملاک ارزیابی هر مجموعه اجرایی اعم از حکومت یا غیر آن می‌پردازیم. اگر یک مجموعه اجرایی را مورد مطالعه قرار دهیم و بخواهیم رابطه آن را با کارآمدی به دست آوریم، به چهار حالت برخورد می‌کنیم:

اول: حالت آرمانی: حالت آرمانی یعنی حالتی که تمامی شرایط برای رسیدن به اهداف آرمانی فراهم است و هیچ مانع خارجی (غیراختیاری) و داخلی (اختیاری) برای رسیدن به اهداف مجموعه وجود ندارد که در نتیجه این مجموعه به تمام اهداف آرمانی خود می‌رسد. این حالت اساساً برای هیچ مجموعه‌ای وجود ندارد و هر مجموعه‌ای باید تلاش کند تا خود را به آن نزدیک کند.

آنچه بسیار مهم است این است که حالت آرمانی به هیچ وجه نمی‌تواند ملاک سنجش یک مجموعه باشد.

دوم: حالت مطلوب: حالتی است که هر مجموعه با در نظر گرفتن موانع خارجی موجود باید به آن برسد. یعنی جمیع افراد این مجموعه، از بالاترین مقام تا پایین‌ترین منصب، از تمام اختیار خود برای رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند. این حالت هم غالباً کمتر محقق می‌شود. تنها در مجموعه‌ای که تمام دست‌اندرکاران آن معصوم باشند امکان‌پذیر است. در این حالت نمی‌توان تضمین داد که مجموعه به طور کامل به اهداف خود برسد.

سوم: حالت میانی: این حالت درست مانند حالت مطلوب است، با این تفاوت که تمام افراد در این مجموعه به وظیفه خود به طور صحیح عمل نمی‌کنند اما مسئول اصلی به سوی اهداف حرکت می‌کند. غالب مجموعه‌های اجرایی همین حالت را دارند.

چهارم: حالت نامطلوب: این حالت مشخصات حالت میانی را داراست. با این تفاوت که جریان غالب و مسئول اصلی به سمت اهداف حرکت نمی‌کنند.

با توجه به مطالب فوق باید گفت: ملاک ارزیابی هر مجموعه اجرایی این است که این مجموعه با شرایط موجود، اعم از موانع داخلی و خارجی، چه مقدار به اهداف خود نزدیک شده است. ملاک ارزیابی یک مجموعه این نیست

که آن مجموعه را با حالت آرمانی خود سنجیده و به چالش‌های داخلی و خارجی آن توجه نداشته باشیم، این نوع ارزیابی نادرست و غیرمنصفانه است.

بسیاری از افراد که اقدام به نقد می‌کنند از چالش‌های داخلی و خارجی آن خبر ندارند و از رطف دیگر عده‌ای تمام مشکلات را به گردن چالش‌های بیرونی می‌اندازند.

در اینجا لازم است به برخی چالش‌هایی که هر حکومت دینی (که نظام نبوی و علوی (ع) هم با آن مواجه بوده‌اند) پیش روی خود خواهد داشت، اشاره‌ای کنیم تا در نقد حکومت‌های دینی دچار بی‌انصافی نشویم.

فصل دوم: چالش‌های اجرایی در راه رسیدن به اهداف حکومت دینی

فایده این بررسی تطبیقی:

- ۱- با انواع چالش‌های یک نظام دینی و با توانایی نظام دینی در جلوگیری از این موانع بیشتر آشنا می‌شویم.
 - ۲- متوجه می‌شویم این چالش‌ها مختص نظام ولایت فقیه نبوده بلکه در حکومت نبوی و علوی هم وجود داشته‌اند. هرچند ایشان به این راضی نبوده‌اند. و ارتباطی به عصمت و غیرعصمت هم ندارد.
- این مطلب صحیح که مقام و جایگاه معصوم با غیرمعصوم قابل مقایسه نیست بعضی را به اشتباه انداخته و گمان کرده‌اند حکومت معصومین (ع) هم معصوم می‌باشد و نمی‌توان هیچ حکومتی را با آن قیاس کرد. حتی می‌توان گفت حکومتی با حاکم غیرمعصوم بیشتر توفیق عمل به دین را داشته است. چرا که حکومت متشکل از حاکم و مردم است و وزن مردم در بسیاری از موارد تعیین‌کننده است.

متأسفانه ناقدان از دو نقص رنج می‌برند:

- ۱- کار اجرایی بزرگ انجام نداده‌اند. و انتقادات آنها غالباً آرمانگرایانه است.
- ۲- گمان می‌کنند حکومت اسلامی، حکومتی است که در مقام عمل باید بتواند به طور کامل و صددرصدی دین را اجرا کند مانند حکومت مهدوی. و اگر به هر دلیل موجهی نتوانست دین را به طور کامل اجرا کند، دیگر عیار دینی خود را به طور کامل از دست داده است. این گروه بر این باورند که حکومت امیرالمومنین (ع) نیز این‌طور بوده

است. لکن این پندار نادرست است و ناشی از گزارش‌های یک طرفه ایست که در آنها فقط از موفقیت‌های نظام علوی یاد می‌شود.

در ذیل می‌خواهیم ذهنیت و برداشت واقع‌گرایانه‌ای نسبت به چالش‌های حکومت اسلامی – از نبوی تا علوی و از علوی تا ولایی – ارائه دهیم.

چالش اول: وجود جنگ‌های داخلی و خارجی

در نظام نبوی جنگ‌های متعددی صورت گرفته است: از جنگ بدر و احد با مشرکین تا جنگ احزاب با گروه‌های مختلفی از دشمنان پیامبر تا جنگ تبوک که با رومیان صورت گرفته است. اگر این جنگ‌ها نبود پیامبر بهتر می‌توانست اهداف حکومت نبوی را تحقق بخشد.

در نظام علوی نیز بیشتر عمر آن نظام به سه جنگ داخلی، یعنی جنگ حمل، صفین و نهروان گذشت. حضرت غالب حکومت خود را یا در حال جنگ یا در حال تهیه مقدمات جنگ بودند.

در نظام جمهوری اسلامی نیز ۸ سال ابتدایی آن صرف جنگ با عراق شد که توسط قدرت‌های بزرگ حمایت می‌شد و آثار و تبعات آن تا سال‌ها گریبانگیر این نظام بود.

چالش دوم: وجود منافقین و دشمنان داخلی

در زمان پیامبر منافقین بسیار بودند خصوصاً در مدینه که خواستگاه نفاق بود. تا آنجا که یک سوره از قرآن کریم کاملاً در مورد منافقین نازل شده است.

در نظام علوی نیز این مشکل وجود داشت. عده زیادی که علی (ع) را قبول نداشتند و از روی منفعت‌طلبی با ایشان بیعت کرده بودند و همگامی که ایشان را در حفاظت از بیت‌المال سرسخت دیدند، حکومت ایشان را برنتابیدند. عده‌ای مانند طلحه و زبیر بیعت خود را نقض کردند و با حضرت به جنگ پرداختند. عده‌ای مانند اشعث بن قیس که همواره در مسیر رسیدن به آرمان‌ها سنگ‌اندازی می‌کردند. و گروهی که بعد از جنگ صفین در برابر ایشان صف‌آرایی کردند و نهایتاً یکی از همین خوارج، علی (ع) را به شهادت رسانید.

در نظام ولایی نیز، وجود منافقین و دشمنان داخلی همیشه مشکل‌ساز بوده است. در ابتدای انقلاب ترورهای گسترده‌ای را انجام دادند و اکثر مجاهدین نامدار مانند شهید مطهری، شهید بهشتی، و سایر اشخاصی که می‌توانستند نقش موقری در تحقق آرمان‌های نظام داشته باشند را ترور کردند.

چالش سوم: نبود یا کمبود افراد متعهد و کارآمد

یکی از بزرگترین مشکلات نظام اسلامی، نبود یا کمبود نیروی انسانی با کارآمدی بالا می‌باشد. نیروهایی که هم از لحاظ دانش دارای علم و تخصص کافی باشند و هم در میدان عمل، دارای عملکرد کاملاً اسلامی باشند.

مثال برای افراد کارآمدی که شهید شدند:

در نظام نبوی: حمزه و جعفر طیار

در نظام علوی: محمد بن ابی‌بکر، عمار یاسر و مالک اشتر

در نظام اسلامی نیز نمونه‌های زیادی از افراد کارآمد وجود داشتند که یا ترور شدند یا در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند.

مثال برای افراد متعهد با کارآمدی پایین

نمونه اول: ابوذر غفاری

وی یکی از بهترین یاران پیامبر و امیرالمومنین است. یکی از چهار مردی است که بهشت مشتاق اوست و در تعهد و تدین او بحثی نیست. لکن همین فرد روزی از حضرت رسول (ص) خواست که به او منصبی دهد و پیامبر موافقت نکردند و فرمودند که تو از نظر اجرایی فرد ضعیفی هستی.

پس هر فرد خوبی کارآمد نیست و امکان دارد مجبور شویم در حکومت اسلامی از افراد کارآمد با تدین پایین‌تر استفاده کنیم.

نمونه دوم: کمیل بن زیاد نخعی

او از اصحاب خاص امیرالمومنین بود. و کارگزار علی (ع) بر شهر هیت بود. کمیل در این مسئولیت ضعیف عمل کرد. امام (ع) به شدت از او گله می‌کند اما وی را عزل نمی‌کند. از این جریان می‌توان نکاتی را برداشت کرد:

۱- بین مقام معنوی و کارآمدی اجرایی تفاوت وجود دارد.

۲- عدم عزل وی حاوی این پیام است:

اولاً: حضرت هرکس را بر منصبی نهاد، به این معنا نبوده که او را از همه جهات تأیید می‌کند، بلکه بدان معناست که بهتر از او در این کار سراغ نداشته است.

ثانیاً: حاکم اگر کسی را عزل نکرد، بدان معنا نیست که اشتباه او را قبول دارد یا تأیید می‌کند، بلکه می‌تواند به این جهت باشد که این فرد لایق تر است چون سایرین بیشتر از وی اشتباه دارند.

ثالثاً: این چنین نیست که تا مسئول خطایی کرد، باید او را عزل کرد و باید به او فرصت جبران داد. ضمناً تغییر یک مسئول دارای مشکلات اجرایی است و نظام از این تغییرات ضربه‌های بیشتری می‌بیند.

مثال برای افراد کارآمد، ولی غیرمتعهد

نمونه اول: فرماندهی خالد و عمروعاص

نمونه دوم: استانداری زیاد بن ابیه

زیاد بسیار ستمگر بود اما با همه این احوال، امیرالمومنین (ع) در برهه‌ای از زمان او را جانشین عبدالله ابن عباس در بصره و اطراف آن قرار داد و بعد از آن، حضرت (ع) سهل بن حنیف را - که خود و برادرش از بزرگان اصحاب رسول (ص) و از مشایخ انصار بودند- از حکومت فارس برکنار و زیاد را به دلیل توانایی بالا در دفع شورشیان به استانداری آن شهر منصوب فرمود.

حضرت مجبور بود از زیاد استفاده کند؛ چرا که او نیرویی قوی بود و حضرت (ع) نیرویی که به قوت او باشد و تعهد هم داشته باشد، نداشت.

نکته:

شاید حاکم مجبور باشد میان بد و بدتر، فرد بد را به فرماندهی منصوب کند، اما این بدان معنا نیست که:

اولاً: همه کارهای او مورد تأیید حاکم است.

ثانیاً: بدین معنا نیست که چون حاکم او را نصب کرده است، گناهان و جنایت این فرد نیز بر عهده حاکم باشد.

نمونه سوم: ابقای شریح به عنوان قاضی

مثالی از قضاوت شریح و رای به نفع یهودی و اقرار یهودی بر تعلق زره به امام، و سپس ایمان آوردن او به امام (ع). این قضیه نشان می‌دهد شریح بر مبنای حضرت امیر (ع) نیز عمل نمی‌کرد، با این حساب حضرت او را قاضی قرار داده بود. یعنی امیرالمومنین (ع) در زمان خلافت خود و حتی در شهر کوفه هم نتوانست به قضاوت صحیحی که مطابق با نظرات فقهی خود بود، عمل کند. زیرا قاضی که شرایط کامل قضاوت را داشته باشد، وجود نداشت.

نمونه چهارم: قضیه سوده همدانی و آن استاندار

روزی سوده نزد امیرالمومنین رفت و در خصوص والی بیت‌المال و ظلم وی سخن گفت. و حضرت والی را عزل کرد. این نمونه‌ای از ناکارآمدی استاندار حضرت و در نمونه‌ای از عدالت امیرالمومنین است.

چالش چهارم: تغییر مسیر متدینین (ریزش)

یکی دیگر از مشکلات، تغییر مسیر و انحراف مسئولین می‌باشد. بسیار اتفاق می‌افتد که مسئولی بعد از مدتی مشغول دنیا می‌شود. البته بعضی هم از ابتدا هدف صحیحی نداشتند، ولی این را در پرده‌ای از نفاق پنهان می‌کردند. ما در این نوشته به این موضوع نمی‌پردازیم. بلکه آنچه برای ما مهم است این است که این افراد و مسئولین در ابتدا ظاهراً خوب بوده‌اند، ولی بعد از مدتی بدی‌هایی از خود بروز داده‌اند و در رسیدن نظام به اهداف خود، چالش ایجاد کرده‌اند.

نمونه اول: زبیر بن عوام

زبیر یکی از افراد شجاع و دلیر به شمار می‌رفت و در راه اسلام بسیار کوشش کرد اما فرزند وی عبدالله که از خاله‌اش عایشه طرفداری می‌کرد، موجب شد که تا زبیر از علی (ع) جدا شود. زبیر بعد از کشته شدن عثمان با

علی (ع) بیعت کرد ولی بعد از مدتی به دلیل مسائل دنیایی جنگ جمل را به راه انداخت. طلحه نیز همراه زبیر بود و سرگذشتی مشابه داشت. کسانی مانند سعد بن ابی وقاص نیز با وجود توانایی‌های بالا علی (ع) را تنها گذاشتند.

نمونه دوم: یکی از نزدیکان علی (ع)

عبدالله بن عباس پسرعمو و شاگرد پیامبر و امیرالمومنین (ع) بود. او را به علت وسعت علمی در فنون مختلف «دریا» می‌نامیدند. حضرت همیشه برای کارهای اصلی نظام از او استفاده می‌کرد؛ به بیان دیگر هر جا نیاز به زبان و بیان داشت او را مقدم می‌ساختند برای مثال در هر سه جنگ جمل (برای نصیحت عایشه)، صفین (برای حکمیت) و نهروان (برای توجیه خوارج). اما وقای حاکم بصره بود، روزی ابوالاسود دوئلی که از بزرگان بود برای علی (ع) نامه نوشت و خبر داد که وی به اموال بیت‌المال دست‌اندازی می‌کند. نهایتاً در نتیجه نامه‌ای که حضرت برای وی نوشت و از وی توضیح خواست، استعفا داد و تمام اموال بیت‌المال را برداشت و به مکه رفت. امام (ع) از شدت این ناراحتی، گریه کردند و کلماتی گفتند که نشان‌دهنده تنهایی ایشان و نداشتن مسئول کارآمد و متدین است.

نمونه سوم: منذر بن الجارود

وی از فرمانداران حضرت (ع) بود و در محدوده فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد.

در انقلاب اسلامی ایران هم از همه اقسام یادشده اقشاری وجود دارند از برخی افراد حوزوی گرفته که به کمک نظام نیامدند و نظام را تنها گذاشتند تا منافقین.

چالش پنجم: عدم همراهی مردم

همان‌طور که مردم در پیدایش حکومت دینی نقش اساسی دارند، در عینیت بخشیدن به اهداف حکومت دینی نیز نقش بسزایی ایفا می‌کنند. امکان دارد فرد اول حکومت، معصوم از طرف خدادند باشد اما به دلیل عدم همراهی مردم ۲۵ سال خانه‌نشین شود. و بعد از تشکیل حکومت نیز، مردم آنچنان که باید ایشان را در تحقق اهداف حکومت دینی یاری نکنند.

موارد عدم همکاری مردم در حکومت علوی

حدیثی از حضرت (ع) نقل شده است که کاملاً گویای این است که بسیاری از اهداف حکومت اسلامی - اعم از برداشتن بدعتها و اجرای احکام صحیح و برگرداندن اموال به ناحق گرفته شده - در زمان حکومت حضرت (ع) اجرا نشده است و ایشان نیز یا قدرت مبارزه با آن را نداشتند و یا قدرت داشتند، ولی می‌دیدند اگر بخواهند مبارزه کنند، حکومت ایشان از بین می‌رود؛ لذا برای حفظ نظام، که مصلحتی بالاتر است، از اجرای این امور دست برداشتند.

شکوه‌های علی (ع) از اطرافیان

نهج‌البلاغه پر است از شکوه‌های امیرالمومنین (ع) از یارانش، شکست‌های زیاد در شهرهای مختلف و غلبه کردن یاران معاویه و ظلم آنان به مسلمین و مواردی از این قبیل دل علی (ع) را به در می‌آورد و عامل آن را متحد نبودن و سسیتی یاران خود بیان می‌کند. عدم همراهی مردم باعث شد که حضرت (ع) نتواند به آرمان‌های اسلامی و تحقق عدالت و امنیت در حکومت خود به طور کامل دست یابد.

نمونه اول: دعوت مردم به مبارزه با شامیان و غم و اندوه ایشان از اینکه شامیان در باطل خود وحدت دارند و مردم در حق خود متفرقند. جمله پایانی حضرت در این نامه که دقیقاً شاهد مثال ماست: «لا رای لمن لایطاع» کسی که فرمانبردار ندارد کاری نمی‌تواند انجام دهد.

نمونه دوم: خبر تسلط بسر بن ارطاه بر یمن و ناراحتی امام (ع) از این امر و اینکه می‌دانستند که مردم شام به زودی بر مردم غلبه خواهند کرد. که گفتند دل شکسته‌اند و از خدا خواستند به جای آنها افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن.

نمونه سوم: خطابه امام (ع) به مردم کوفه «بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید..... به خدا سوگند! فریب‌خورده آن است که به گفتار شما فریب بخورد...»

در نظام ولایی نیز امکان دارد بسیاری از امور با اینکه خلاف دین است صورت پذیرد و حاکم نتواند جلوی آن را بگیرد؛ چرا که مردم و بعضی از مسئولین همکاری نمی‌کنند.

چالش ششم: تزامم با مصلحت بالاتر

در بسیاری موارد، مصالح اسلام و مسلمین در هنگام اجرای احکام دینی، با هم تعارض و تزامم پیدا می‌کند و حاکم مجبور می‌شود برای حل این تعارض از حکمی که اهمیت پایین‌تری دارد، دست برداشته، حکمی را که مهم‌تر است اجرا کند؛ در این فرآیند، حکم مهم تحقق نمی‌پذیرد.

نمونه اول: بیعت با ابوبکر و یاری آنها توسط امیرالمومنین (ع)

حضرت (ع) برای حفظ اصل و اساس دین با خلفا همراهی کردند و دست از حق خود برداشتند. این نمونه می‌تواند جوابی باشد بر افرادی که گمان می‌کنند اگر با مسئولی که اشتباهات زیادی دارد، مثلاً به احکام شریعت به طور کامل عمل نمی‌کند، همکاری کنیم، لزوماً در اشتباهات او سهیم هستیم. حضرت (ع) با خلفا همکاری می‌کردند، با اینکه به هیچ وجه آنها را قبول نداشتند، چرا که در عدم همکاری مفسده بالاتری وجود دارد.

نمونه دوم: ابقاء ابوموسی اشعری بر حکومت کوفه

با توجه به اینکه ابوموسی از جمله منافقین بود، آنچه مورد بحث است این است که چرا علی (ع) چنین فردی را در حکومت کوفه ابقا کرد و او را از ابتدا عزل نکرد؟ به نظر می‌رسد جواب این است که او در کوفه مستقر شده بود و علی (ع) با فرستادن یک نامه نمی‌توانست او را عزل کند، چه اینکه وقتی نامه عزل را به او داد او کنار نرفت و تعلق کرد. در روند اجرایی بسیار اتفاق می‌افتد که عزل یک نفر دارای مفاسدی است که حاکم مجبور می‌شود او را ابقا کند، با آنکه او را قبول ندارد و این چنین نیست که حاکم هرکسی را که منصوب می‌کند وی را کاملاً قبول دارد و در بعضی موارد برای مصلحت بالاتر مجبور می‌شود فردی را نصب یا ابقا کند.

نمونه سوم: داستان حکمیت

در این داستان نیز حضرت برای مصلحت بالاتر مجبور به پذیرش اصل حکمیت و همچنین فرد حکم‌شده گشتند. و با اینکه به مردم فرمودند این کار حيله‌گری است، اما مردم از ایشان قبول نکردند و نهایتاً جنگی را که یک سال

و نیم به طول انجامیده بود و برای پیروزی در آن بسیار مجاهدت‌ها شده بود و اصحاب زیادی مانند عمار در آن به شهادت رسیده بودند را در اوج قدرت واگذار کرده، به کوفه بازگشتند.

عدم برخورد با عایشه

حضرت علی (ع) بعد از اتمام جنگ جمل، عایشه را با تکریم کامل به مدینه فرستاد با اینکه او یکی از عوامل اصلی برقراری جنگ جمل بود و بعد از جنگ نیز هیچ اثر پشیمانی در او دیده نشد. اما علی (ع) به عنوان حاکم صلاح دید که از حکم اولیه او دست برداشته، او را عفو کند، چرا که این کار را دارای مصلحت بالاتری برای نظام اسلامی می‌دیدند.

آیا مصلحت سنجی جایز است؟

مصلحت می‌تواند معانی و مصادیق مختلفی داشته باشد، در بعضی مصادیق آن، اسلام به ما اجازه نداده، مصلحت-سنجی کنیم و در بعضی امور نه تنها این اجازه را داده است که آن را یک اصل مسلم می‌داند.

معنای اول: منافع شخصی و گروهی

در این معنا اسلام هرگز اجازه نداده احکام و دستورات الهی را برای منافع شخصی یا گروهی ذبح کنیم.

معنای دوم: مصلحت سکولار

مصلحت در این معنا به مصالح افراد تفسیر نمی‌شود، بلکه به مصالح کلی تفسیر می‌شود؛ لکن این نوع مصلحت-سنجی موافق فرامین الهی نیست؛ مثلاً ما حق نداریم برای اینکه دشمن ما را تحریم نکند دست از حقوق مسلم خود برداریم.

معنای سوم: مصلحت دینی

مقصود از مصلحت دینی مصالح کلی است که اسلام آن را مجاز، بلکه در بیشتر شرایط آن را واجب می‌داند. این مورد مصادیق زیادی در حکومت‌داری دارد.

چالش هفتم: اجرایی نبودن بعضی آرمان‌ها

اسلام دارای آرمان‌هایی است و می‌خواهد به طور کامل به آن دست یابد، مانند عدالت اما در مقام اجرا گاهی اوقات امکان ندارد طوری عمل شود و قانونی وضع شود که حتماً عدالت در تمام جهات اجرا شود؛ یعنی خاصیت دنیا و تراحمات موجود در دنیا این است و نمی‌توان آن را برطرف کرد. مثلاً از آنجا که قاضی علم غیب ندارد، مجبور است بر اساس نشانه‌ها حکم کند. بنابراین بهترین قانون لزوماً ما را به عدالت عملی نمی‌رساند، بلکه سعی می‌کند بهترین پیشنهاد اجرایی برای عدالت باشد.

جمع‌بندی

بنابراین دیده شد که راه رسیدن به اسلام، راهی آسان و هموار نیست و امکان دارد پیوسته موانعی بر سر این راه وجود داشته باشد. ضمناً این چالش‌ها ربطی به عصمت و عدم عصمت حاکم ندارد.

فصل سوم: ملاک دینی بودن یک نظام

یک نظام باید چه خصوصیتی داشته باشد تا بتوانیم آن را نظام اسلامی بدانیم؛ به طوری که با فقدان آن خصوصیت، دیگر حکومت از ملاک اسلامی بودن خارج می‌گردد. حالت آرمانی، حالت مطلوب یا حالت میانی؟ اگر بخواهیم این امور را ملاک قرار دهیم، حتی حکومت علی (ع) هم نمی‌تواند حکومتی اسلامی و دینی محسوب گردد؛ زیرا در نظام علوی نیز اشکالات عدیده‌ای وجود داشت که علی (ع) نتوانست آنها را از بین ببرد و نظام علوی در بسیاری موارد به اهداف آرمان‌های اسلامی نرسید.

نباید حکومت معصومین را مانند حکومت مهدوی بدانیم. حکومت مهدوی، حکومتی ویژه است، ولی حکومت ائمه دیگر (ع) لزوماً مانند حکومت مهدوی کامل و آرمانی نمی‌باشد.

ملاک اسلامی بودن یک حکومت آن است که هدف آن حکومت، اجرای مقاصد و آرمان‌های الهی و اسلامی باشد و در این مسیر حرکت کند که در پی آن جریانی برای اجرای اهداف اسلامی در حکومت پدید آید؛ هرچند در مقام عمل نتواند به بعضی از اهداف اسلامی برسد. آنچه معیار اسلامی بودن را تعیین می‌کند، هدف و تلاش در جهت تحقق آن است نه صرفاً نتیجه.

معنای سخن بالا هرگز آن نیست که برای یک نظام اسلامی، هدف صحیح کفایت می‌کند و لازم نیست برای تحقق این اهداف تلاشی کند؛ اگر نظامی در راه رسیدن به اهداف اسلامی تلاشی نکند دیگر نمی‌توان به آن عنوان «اسلامی» داد. اگر نظامی دارای هدف صحیح بود و در این راه تلاش می‌کند، لکن در میان آن اشخاص و یا مسئولینی بودند که به دستورات اسلام عمل نمی‌کردند، ما نسبت به این نظام نمی‌توانیم بگوییم معیار اولیه اسلامی بودن را دارا نیست. بلکه این نظام معیار اولیه اسلامی بودن را داراست و ما باید این نظام را کمک کنیم تا مشکلات خود را رفع کند و بیشتر به اهداف اسلامی نزدیک شود و در یک کلام نگاه ما به این نظام نگاهی اصلاحی است (چون بعضی عملکردها اشتباه است) نه نگاهی ساختارشکنانه (براندازانه چون چهارچوب صحیح است).

با توجه به این توضیحات، این معیار معیاری تشکیکی و دارای مراتب است، یعنی دارای شدت و ضعف است. یک نظام موانع کمتری دارد و در عمل بیشتر به اهداف اسلامی می‌رسد و نظام دیگر دارای موانع بیشتری است و کمتر به اهداف دینی دست می‌یابد.

در نظام ولایی که دارای اهداف اسلامی است اگر ولی فقیه و بسیاری نیروهای مخلص بخواهند به این اهداف برسند و به دلیل وجود مسئولین ناکارآمد موفق به اجرایی کردن این اهداف در همه جا نشوند؛ آیا می‌توان گفت این حکومت اسلامی نیست؟

در این زمینه به بخشی از وصیت‌نامه امام خمینی (ره) و بخشی از سخنان حضرت آیت الله خامنه‌ای اشاره شده است.

در آخر این نکته حائز اهمیت است که اگر ملاک اسلامی بودن یک نظام، وجود اهداف اسلامی و حرکت در مسیر اسلام است، پس نیاز به فردی داریم که اسلامی بودن مسیر را تشخیص دهد و در صورت انحراف جلوی آن را بگیرد؛ این شخص همان ولی فقیه است.

فصل چهارم: ملاک کارآمدی در نظام‌های دینی

ملاک ارزیابی هر نظام دینی آن است که هر فرد - اعم از حاکم، مسئولین و مردم - حداکثر تلاش خود را برای رسیدن به اهداف دینی - با در نظر گرفتن موانع داخلی و خارجی - انجام داده است یا نه؟ با توجه به ملاک بالا، نکاتی به دست می‌آید که آنها را تبیین می‌کنیم.

اول: ارزیابی هر فرد جداگانه باشد

هر فرد در نظام دینی به میزان اختیاری که دارد ارزیابی می‌شود. امکان دارد به دلیل عملکرد عملکرد ناصحیح بعضی از مسئولین نتوانیم به اهداف حکومت اسلامی برسیم؛ اما این نشان‌دهنده ناکارآمدی حاکم نمی‌باشد، بلکه هر فرد مسئول عملکرد خویش است؛ البته این بدان معنا نیست که ما نباید جلوی انحراف را بگیریم، بلکه بدان معناست که هر فرد باید به مقدار اختیاری که در جلوگیری از انحراف - خواه نسبت به خودش و خواه نسبت به دیگران - دارد مسئولیت‌پذیر باشد.

دوم: انتظار ما از نظام اسلامی چه مقدار است؟

انتظار ما از نظام اسلامی باید انتظار واقعی و با توجه به شرایط اجرایی آن جامعه باشد و نباید انتظاری آرمانی و غیراجرایی داشته باشیم. این از بزرگترین اشتباهاتی است که در ارزیابی نظام اسلامی با آن برخورد می‌کنیم. چرا که در این صورت، حتی نظام‌های نبوی و علوی (ع) هم، معاذالله، اسلامی نمی‌باشند. نظام ولایی مانند نظام علوی، دارای مشکلات زیادی است و از بسیاری از آنها در در امور اجرایی، گریزی نیست. نظام اسلامی نظامی است علوی، نه نظامی مهدوی.

سوم: حاکم مسئول همه اشکالات نیست

باید توجه داشت با اینکه حاکم دارای جایگاهی خاص در حکومت است و فرد اول حاکمیت محسوب می‌گردد، اما لزوماً اشکالاتی که در نظام اسلامی وجود دارد به حاکم بر نمی‌گردد حتی اگر آن شخص منصوب مستقیم حاکم باشد. آنچه ملاک می‌باشد این است که آیا حاکم می‌توانسته جلوی آن را بگیرد یا نه؟ و آیا فرد بهتری را داشته است و نصب نکرده یا نه؟

چهارم: فرآیند اجرا بسیار پیچیده است

فرآیند اجرا و اشکالات موجود در آن فرآیندی بسیار پیچیده است و تغییر در هر جامعه، فرآیندی است که نیاز به زمان متناسب با خود را دارد، بنابراین نباید با ساده‌انگاری امور اجرایی به مجریان امور انتقاد کرد، چرا که این رفتار ورودی غیرتخصصی به عرصه تخصصی است.

پنجم: عدم وصول به همه اهداف مانع تشکیل حکومت نشود

عدم وصول به شرایط ایده‌آل نباید باعث عدم تشکیل نظام اسلامی گردد؛ چرا که معنای نظام اسلامی یعنی نظامی که تلاش خود را برای رسیدن به آرمان‌های اسلامی مبذول می‌دارد؛ هرچند به بعضی از این آرمان‌ها نتواند دست یابد.

ششم: نسخه کامل است

اگر در حکومت اسلامی به دلیل همکاری بعضی افراد و یا خیانت بعضی دیگر، نتوانستیم به پاره‌ای از آرمان‌ها دست یابیم، هرگز به این معنا نیست که دین اسلام اشکال دارد و ما نسخه خوبی برای درمان نداریم. در این خصوص نقل قولی از مرحوم علامه طباطبایی آورده شده است که «... اگر ما به بعضی از جوامع دموکراسی اشکال می‌گیریم، چرا شما حق دارید در جواب بگویید اینها به دموکراسی واقعی عمل نکردند و ما حق نداریم؟...»

هفتم: کارآمدی دینی، نه کارآمدی سکولار

ملاک کارآمدی نظام اسلامی رسیدن به اهداف و آرمان‌های اسلامی است که پیشرفت مادی هم جزئی از این اهداف محسوب می‌شود و باید از راه‌های صحیح به آن رسید؛ بنابراین ملاک کارآمدی نظام اسلامی صرفاً پیشرفت مادی و ایجاد رفاه عمومی نمی‌باشد، بلکه رسیدن به اهداف دینی است پیشرفت هم جزئی از آن است که این پیشرفت نباید از هر مسیری ایجاد شود.

هشتم: سوءاستفاده نشود!

مطلب بسیار مهم این است که باید مراقبت شود این سخنان صحیح گفته شده در اینجا موجب توجیه کم‌کاری مسئولین نشود و رویکرد «عملکرد نظام همیشه خوب است» قوت نگیرد. این رویکرد، در واقع مصداق همان کلام حقی است که از آن اراده باطل می‌شود که امیرالمومنین (ع) به آن (لا حکم الا لله) اشاره کردند.

فصل پنجم: روش صحیح مقایسه بین نظام دینی و نظام‌های دیگر

اگر بر کیفیت مقایسه بین دو حکومت آگاه نباشیم نمی‌توانیم قضاوتی منصفانه از حکومت دینی داشته باشیم و این قضاوت نادرست موجبات یاس و سرخوردگی را برای ما فراهم خواهد کرد. در مقایسه هر حکومتی با حکومت دیگر، ابتدا باید تمام عواقب مؤثر در آن مقایسه را در نظر گرفت و بعد از آن بررسی کنیم که با وجود این عوامل و موانع، حاکمیت چه مقدار می‌توانسته اهداف اسلام را عملی کند. نه اینکه بدون در نظر گرفتن مشکلات اجرایی، صرفاً به نتیجه کار نگاه کنیم. این روش غیرمنصفانه است. راه صحیح ارزیابی آن است که:

اولاً: موانع پیش روی هر نظام برای مبارزه با فساد اخلاقی شناسایی گردد.

ثانیاً: شرایط زمانی هر دو نظام نسبت به زمینه‌ها و عوامل شیوع فساد در جامعه، به طور کامل شناسایی گردد.

ثالثاً: هر عامل دیگری که می‌تواند در این مقایسه تأثیر بگذارد، معین گردد.

رابعاً: وزن (ضریب تأثیرگذاری) هر کدام از این عوامل در سنجش مشخص گردد که بسیار مهم است و غالباً مورد غفلت واقع می‌گردد.

خامساً: با در نظر گرفتن امور مذکور و توانایی‌های فعلی حاکمیت، حالت متوقع تعریف شود.

این مسیر روش رسیدن به قضاوتی عادلانه و خداپسندانه خواهد بود و الا ارزیابی‌ای که صرفاً نتیجه محور باشد، ارزیابی صحیحی نیست. ارزیابی باید عملکردمحور و آن هم با لحاظ تمام شرایط و چالش‌ها باشد.

به عنوان نمونه شرایط بعد از انقلاب و قبل از آن مقایسه شده است که در این فضای جدید نه تنها افراد معمولی دائماً در معرض خطر ابتدال هستند که حتی کمتر مومنی پیدا می‌شود که بتواند خود را از آسیب‌های ویرانگر این فضای مبتذل به صورت کامل حفظ کند.

امکان دارد نظامی نهایتاً فساد بیشتری نسبت به نظام دیگر داشته باشد، اما در مبارزه با فساد بسیار موفق‌تر باشد، چرا که شرایط بسیار متفاوت بوده است.

یکی از مشکلات و چالش‌های نظام اسلامی این است که افراد به جای کمک به اجرای اسلام، در روند اجرا سنگ اندازی کنند.

فصل ششم: ثمرات و نتایج این بحث: شبهات ناکارآمدی

حال با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شد به راحتی می‌توانیم شبهاتی را که پیرامون کارآمدی حکومت اسلامی مطرح می‌شود، پاسخ دهیم.

اول: آیا این انقلاب باعث بدبینی مردم به دین نمی‌شود و بهتر نبود انقلاب نمی‌کردیم؟

این شبهه به دلیل تصور ناصحیحی است که نسبت به نظام اسلامی در ذهن مردم وجود دارد. نظام اسلامی مانند نظام مهدوی نیست بلکه با چالش‌های زیادی روبه‌روست که مانع رسیدن این نظام به تمام آرمان‌های اسلامی می‌شود. نظام ولایی نظامی است که تلاش خود را برای رسیدن به اهداف دینی به کار می‌گیرد، البته در بعضی موارد هم به دلیل مشکلات اجرایی به اهداف خود نمی‌رسد؛ چنانچه نظام‌های نبوی و علوی هم به همین صورت بوده است.

باید برای مردم تبیین شود که نظام اسلامی با چالش‌های متفاوتی روبه‌روست، به همین جهت نمی‌تواند به تمام آرمان‌های خود برسد. در عصر غیبت، بهترین و شایسته‌ترین گزینه، که می‌تواند ضامن حفظ و اجرای احکام اسلام در جامعه باشد، نظام «ولایت فقیه» است؛ هرچند در مقام عمل با مشکلاتی مواجه است و حکومت ایده‌آل نیست. باید انتظار ما از حکومت اسلامی یک انتظار قابل دسترس باشد، نه یک انتظار آرمانی. نباید به دلیل منفعت‌طلبی برخی افراد (همانند عایشه، طلحه و زبیر و خوارج در نظام علوی) و سوء رفتار آنان که منجر به بی‌دینی آنها بعد از تشکیل حکومت دینی می‌شود، دست از تشکیل حکومت اسلامی برداریم.

دوم: ما که نیروی انسانی کافی نداریم بهتر نیست حکومت هم تشکیل ندهیم؟

طرح شبهه: اگر ما نیروی انسانی کارآمد نداریم نباید انقلاب کرده، حکومت تشکیل دهیم؛ چرا که با تشکیل این حکومت، ناکارآمدی آن را به عالمیان نشان می‌دهیم و این وجهه دین را خراب می‌سازد.

جواب: درست است که در بعضی از موارد نیروی کافی و با کارایی بالا وجود ندارد، اما چاره‌ای از تشکیل حکومت وجود ندارد و ملت اسلامی نمی‌تواند بدون حکومت باشد. امر ما دایر بین اجرای احکام یا رهایی کامل احکام نیست، بلکه می‌توانیم اجرای احکام به مقدار امکان را در دستور کار خود قرار دهیم.

ضمناً بسیاری از چالش‌های مذکور مخصوص به حکومت دینی نیست، بلکه هر حکومتی را در بر می‌گیرد و آن گزارشی که از چالش‌ها دادیم برای این بود که تبیین کنیم که به تمام آرمان‌های اسلامی نمی‌توانیم برسیم، نه اینکه نسبت به حکومت غیردینی عقب هستیم.

در مورد تخریب ذهنیت مردم نسبت به اسلام باید انتظار مردم از حکومت اسلامی را تصحیح کنیم. امیرالمومنین (ع) نیز همین کار را کردند و هیچ‌گاه به دلیل نداشتن نیروی کارآمد، حکومت را رها نکردند تا امثال معاویه بر مردم حاکم شوند.

سوم: آیا هر اشکالی که در نظام است به ولی فقیه برمی‌گردد؟

اولاً نمی‌توان از ولی فقیه انتظار داشت که از همه مشکلات ریز جامعه اسلامی مطلع باشد.

ثانیاً ولی فقیه بسیاری از اشکالات را می‌داند، اما با شرایط موجود، قدرت جلوگیری ندارد. در کار اجرایی چالش‌های زیادی وجود دارد که مانع جلوگیری از اشتباهات می‌شود. تذکر این نکته لازم است که این امر به این معنا نیست که هیچ کس حق انتقاد ندارد اما نقد باید منصفانه و با در نظر گرفتن شرایط اجرایی باشد نه عجولانه و غیرعالمانه.

چهارم: بهتر نیست «فقیه» حکومت را قبول نکند تا حقیقت دین لکه‌دار نشود؟

به عبارت دیگر، اگر فقیه کنار باشد و حکومت در دست دیگران باشد و فقیه تنها اشکالات را گوشزد کند. زیرا در این صورت هر اشکالی در حکومت است، متوجه حاکمان است و هر خوبی که وجود دارد برای فقیه است.

جواب: اولاً در این صورت اگر حاکم حرف فقیه را گوش نکند چه می‌کنیم؟

ثانیاً: خیلی فرق دارد که کار به دست دیگری باشد و مجبور باشد حرف ولی فقیه را گوش کند تا اینکه کار در دست فقیه باشد. غالباً قدرت در دست شخصی است که اجرا به دست اوست و اگر او نخواهد می‌تواند در بسیاری از موارد نظر خود را پیش ببرد.

ثالثاً: اینکه گفته می‌شود «وقتی فقیه حاکم است، مردم اشکالات را از ناحیه دین می‌بینند، به دلیل همان انتظار نابجایی است که در ذهن مردم شکل گرفته که گمان می‌کنند حکومت ولایت فقیه، حکومتی مهدوی است که این تصور نابجا نیاز به تصحیح دارد.

رابعاً: این مطلب با ادله ولایت فقیه ناسازگار است؛ چرا که ادله ولایت فقیه، ولایت را وظیفه فقیه می‌داند، نه اینکه فقیه را یک فرد پنددهنده فرض کند.

پنجم: بهتر نیست روحانیون در سیاست دخالت نکنند تا تقدس این گروه حفظ شود؟

جواب: اگر روحانیون حکومت فاسد و ظالم را ببینند و هیچ تحرکی از خود نشان ندهند خوب است؟ اساساً اسلام این نوع تقدس را درست نمی‌داند. امام حسین (ع) در سخنرانی‌ای ایراد فرمودند که: «ای مردم! از آنچه خدا دوستداران خود را بر آن پند داده، پند گیرید. ... آنجا که فرماید: "چرا علمای ربانی و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه‌آلود باز نمی‌دارند؟"» و این نشان‌دهنده آن است که علما باید به جهت سکوت مواخذه شوند نه قیام. ضمناً اگر قرار است حکومتی تشکیل شود بر مبنای احکام الهی، نیاز به کارشناسان دین وجود دارد.

بنابراین وظیفه روحانیون است که اولاً در امور حکومتی وارد شده، جلوی انحرافات را مسدود سازند و ثانیاً با مراقبت فردی و گروهی و همچنین نظارت مستمر، اسباب دوری از دنیا را فراهم ساخته نمونه‌ای از تقوای سیاسی را به نمایش بگذارند.

البته ورود روحانیون در کارهای اجرایی که در آن تخصص ندارند نادرست است مگر اینکه ضرورت نظام اسلامی ایجاب کند.

ششم: انقلاب نتوانست به اهداف خود برسد، بلکه بدتر شد؛ اگر انقلاب نمی‌کردیم بهتر نبود؟

جواب: اولاً انقلاب اسلامی ایران فقط برای این نبود که چند زن بی‌حجاب، حجابشان را رعایت کنند،

انقلاب دارای جنبه‌های گوناگونی است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

✓ جنبه اقتصادی به این معنا که منابع ما نباید به تاراج استکبار برود.

✓ استقلال، عزت مند بودن

✓ اسلامی شدن قوانین حاکم بر کشور

✓ صرف نشدن بیت المال در فساد

✓ خرج شدن بیت المال بریا مصالح عمومی کشور

✓ جلوگیری از مراکز فساد

✓ جلوگیری از نمایش فیلم‌های مبتذل

✓ ایجاد فضا و زمینه برای تبلیغ دین

و ده‌ها جنبه دیگر که در این انقلاب ایجاد شده، رو به تکمیل است.

ثانیاً: در مورد فسادهای جنسی و مانند آن، اگر با در نظر گرفتن شرایط موجود عملکرد انقلاب را در نظر بگیریم

و بعد در همین شرایط عملکرد شاه را هم ارزیابی کنیم، خواهیم دید که فرق از زمین تا آسمان است.

ثالثاً در مورد بدبین شدن مردم به اسلام، باید مردم را آگاه کنیم که نظام ولایی، نظامی علوی است نه مهدوی.

رابعاً: اگر جمهوری اسلامی در بعضی جهات ضعیف عمل کرده باشد، معنایش این نیست که اصل انقلاب کار

نادرستی بوده است، بلکه باید با تایید و تقویت پایه‌های نظام اقدام به برطرف سازی موارد ضعف نماییم.

خامساً: این یک برداشت اشتباه است که هر نقصی در حکومت را به عملکرد بد حاکمان دینی نسبت بدهیم.

بسیاری از این نقص‌ها طبیعی است و رفع آن به دست حکومت نیست.

سادساً: ما گاهی اوقات تصور می‌کنیم اگر نظام اسلامی نبود مردم از یک طرف به همین صورت دینداری می‌کردند

و از طرف دیگر مردم به اسلام بدبین نمی‌شدند. پس این حالت بهتر است. در حالی که حذف حکومت اسلامی،

یعنی ایجاد زمینه برای همه این امور. یعنی فراهم کردن مقدماتی که امکان دارد نتیجه آن انزوای کامل دین و

دینداران باشد.

هفتم: اگر در حکومت اسلامی به کسی ظلم شد، باز هم می‌توان نام آن حکومت را اسلامی گذارد؟

حکومت اسلامی برای از بین بردن ظلم و جور تأسیس شده است؛ اما همان‌طور که می‌دانیم امکان دارد بعضی از

مسئولین در این حکومت ظلم کنند و حکومت هم به دلایل موجهی نتواند جلوی این ظلم را بگیرد اما این به این

معنا نیست که این حکومت حکومت ظلم و جور محسوب می‌گردد. حکومت اسلامی به مقداری که توان دارد موظف به از بین بردن ظلم است. حکومت ظالم حکومتی است که برای رسیدن به منافع خود از ظلم دریغ نمی‌کند نه اینکه در هر حکومتی که صرفاً یک ظلم انجام شود، در حالی که حکومت هم به آن راضی نمی‌باشد، آن حکومت حکومت ظلّمه محسوب گردد.

هشتم: اگر به کسی رای بدهیم و او اشتباه کند، آیا ما در اشتباهات او سهیم هستیم؟

گاهی این طور گمان می‌شود که هرگاه به شخصی رای دادیم مسئول تمام اشتباهات آن شخص هستیم. این مطلب همیشه درست نیست بلکه مسئله دارای سه صورت است که در دو صورت ما مسئول اشتباهات آن فرد هستیم.

حالت اول: اگر اصل انتخاب کردن واجب نباشد و ما کسی را که دارای اشتباهات است انتخاب کنیم، در این حالت ما مقصر هستیم.

حالت دوم: اگر اصل انتخاب کردن واجب باشد، و می‌توانستیم فرد دیگری را مشخص کنیم که این اشکالات را نداشته باشد، ولی کوتاهی کردیم در این حالت نیز مقصر هستیم.

حالت سوم: اصل رای دادن و انتخاب لازم و واجب بوده است و ما هم بهترین فرد موجود را انتخاب کردیم ولی این فرد دارای اشکالاتی است. در این فرض ما مقصر نیستیم چرا که هیچ کوتاهی‌ای انجام نداده و کاملاً به وظیفه خود عمل کرده‌ایم.

بعضی گمان می‌کنند اگر ما در همه کارها خود را کنار بکشیم و بگوییم رای نمی‌دهیم دیگر مسئول اشتباهات نیستیم. این تفکر کاملاً اشتباه است. راه مقصر نبودن همیشه سکوت و کناره‌گیری نیست. بلکه اگر شما رای ندهید و به سبب رای ندادن شما فرد ناشایستی بر سر کار آید، شما مسئول اشتباهات او می‌باشید.